وقتی جناب‌خان شروع به خواندن می‌کند، بچه من هم شروع به لگد پراندن کرده و من حس و حال خوب بچه‌ام را متوجه می‌شوم. بعد هم که به دنیا آمد، پیغام داده بود که هنوز وقتی موسیقی جناب‌خان را می‌شنود واکنش نشان می‌دهد و می‌خندد. جناب‌خان از این سن مخاطب داشته تا مادربزرگ‌ها و پدربزرگ‌های ۹۰ سال به بالا که در همین بازه از دنیا رفتند و فرزندان و نوه‌هایشان برایم نوشته‌اند که آخرین لبخندهای پدربزرگ یا مادربزرگم با جناب‌خان بوده است. اینها واقعاً پیام‌های لذتبخشی است.

برگردیم به بحث؛ من هم معتقدم به دلایلی که بخشی از آنها را نمی‌دانم، شاید به علت تقاضای بازار یا عدم اقبال تهیه‌کنندگان، عروسک‌های ما به سمت بزرگسال رفته است. این هم یکی از دلایلی بود که دو، سه سال قبل تصمیم گرفتم کار دیگری را شروع کنم، کار جدیدی به نام «پیکولو.»

پس فقط صداپیشه یکی از شخصیت‌های پیکولو نیستید.

«پیکولو» اساساً در ذهن من متولد شد. یک شب داشتم سریال «کیدینگ» با بازی جیم کری را می‌دیدم. این یک سریال کاملاً بزرگسال فلسفی و جدی است که قهرمانش ارجاعی دارد به شخصیت مستر راجرز. او در امریکا یک مجری کودک خیلی معروف شبیه آقای طهماسب برای ما است که چند نسل با او خاطره دارند و در ابعاد جهانی دوستش دارند.

فیلم «یک روز زیبا در همسایگی» هم با بازی تام هنکس بر اساس زندگی همین شخصیت است.

بله، تام هنکس هم نقش او را خیلی خوب بازی کرده، از بس که مثل خود مستر راجرز شخصیت مثبت و خوبی است، اما هنگام تماشای «کیدینگ» احساس کردم بشدت جای یک کار کودک که روی آن وقت گذاشته و برایش تحقیق شود، خالی است. به ذهنم رسید این کار را شروع کنم. چند نفر از دوستان را دعوت کردم و تحقیقات را روی کارهای امریکایی، اروپایی و آسیای شرقی آغاز کردیم و به این ترتیب اتاق فکری ایجاد شد که حول و حوش یک سال‌ونیم فقط می‌خواند، می‌دید و طراحی می‌کرد و دور می‌ریخت و با روانشناسان، مشاوران و متخصصان موسیقی کودک مشورت می‌کرد. مدام اعضایی به این تیم اضافه و از آن کم می‌شدند تا اینکه نهایتاً به طرحی رسیدند که همین «پیکولو» محصول آن شد. طرح «پیکولو»، خصوصیات جهان آن، ویژگی کاراکترها و در کل چهارچوب اصلی دنیای پیکولو در اتاق فکر شکل گرفت و به صورت یک طرح نهایی درآمد. این طرح از طریق دفتر کارن‌فیلم متعلق به آقایان کیایی به فیلیمو ارائه شد و فیلیمو هم خیلی پسندید. آقای علی احمدی نیز به‌عنوان نویسنده نهایی فیلمنامه‌ها و کارگردان، در خلق این جهان بشدت مؤثر بودند. اکنون این اثر ساخته و رؤیای چند ساله من مجسم شده و امیدوارم «پیکولو» دوست داشته شود و جهانش سال‌ها ادامه پیدا کند.

«پیکولو» اثر خوش‌ساختی است و فاصله آن با سایر آثار مشابهش به وضوح زیاد است. هرچند که الان هم کار، یک فرم ترکیبی از عروسک و انیمیشن دارد، اما چرا برای تحقق رؤیایتان با توجه به علاقه مخاطب کودک و نوجوان به انیمیشن فکر نکردید؟ پای عرق خاصی به کارهای عروسکی در میان است؟

احتمالاً علتش این بوده که من تخصص انیمیشن ندارم. انیمیشن خیلی جذاب است. شاید جذاب‌ترین باشد، اما سابقه کاری من عروسکی بوده و «کیدینگ» و مستر راجرز هم که مرا ترغیب به این کار کردند، عروسکی بودند و این جرقه را در ذهنم زدند که چقدر جای کارهای عروسکی که مختص کودکان باشد، چندین سال خالی است.

من هم باید بگویم امروز که کار را می‌بینم به نظرم خیلی سروشکل زیبایی دارد. واقعاً برای تک‌تک بخش‌ها اعم از فیلمبرداری، نور، اصلاح رنگ، صداگذاری، موسیقی، ساخت عروسک، عروسک‌گردانی، صداپیشگی، فیلمنامه، دکور، کارگردانی، تدوین و همه و همه و حتی گروه تبلیغات، یکی یکی اتاق فکر گذاشتیم و تک تک دست‌چین کردیم. آن هم در زمانی که خیلی از آثار تا روزی ۴۰ یا ۵۰ دقیقه ضبط می‌شوند، ما روزی ۸ دقیقه ضبط کردیم تا کار خوب انجام دهیم. سلیقه دفتر کارن‌فیلم هم اصولاً سینمایی است. آنها هیچ وقت کار کودک آن هم در شکل برنامه‌سازی انجام نداده بودند. لذا با همان سلیقه و پروداکشن سراغ این کار آمدند. آقای حسین جلیلی، مدیر فیلمبرداری «پیکولو» همان مدیر فیلمبرداری «هم‌گناه» است. تیم طراحی صحنه هم به سرپرستی بهمن زربخش، یک تیم کاملاً حرفه‌ای و سینمایی است به همین دلیل است که دکور پیکولو بسیار زیبا و خوش‌رنگ‌ولعاب درآمده و واقعاً متفاوت است.

حتماً برای تیم هم این تجربه متفاوت و کار برای کودک خیلی جذاب بوده است.

خیلی خیلی همه درگیر کار شدند. الان که می‌بینم شاید نقطه‌ضعف‌هایی هم داشته باشیم اما به نظرم جهانی ساختیم که می‌تواند سال‌ها به زیستن ادامه دهد.

اینکه علایق مخاطب کودک و نوجوان به سمت انیمیشن رفته می‌تواند پاشنه آشیل جاافتادن «پیکولو» باشد؟ سلیقه خودتان بیشتر عروسکی است یا انیمیشن؟

به نظر من انیمیشن و عروسکی جای همدیگر را نمی‌گیرند. همان زمان که ما هم بچه بودیم، انیمیشن‌های خیلی جذابی وجود داشت که خیلی دوست‌شان داشتم و الان هم کارتون‌بین حرفه‌ای محسوب می‌شوم یعنی کارتونی نیست که منتشر شود و من آن را از دست بدهم. شاید چندان انیمه‌بین نباشم هرچند مثلاً آثار میازاکی را می‌پسندم اما انیمیشن‌های دیزنی و پیکسار را اصلاً از دست نمی‌دهم. از طرفی کارهای عروسکی جذابی هم مثل «ماپت‌شو» و «سسمی استریت» که گروه‌های فوق حرفه‌ای هستند، کماکان ساخته می‌شوند. اثر بسیار شاخصی مثل «دارک کریستال» را که تلفیق انیمیشن و عروسکی است نتفلیکس می‌سازد و اینکه کمپانی‌های بزرگی از این دست، به سراغ کار عروسکی می‌آیند نشان می‌دهد در برآورد آنها، کار عروسکی همچنان مخاطب و بازار خودش را دارد.

این ظرفیت درباره عروسک‌های بزرگسال هم وجود دارد؟ تحلیل شما از تجربه مواجهه عروسک جناب‌خان با مخاطب چیست؟ فکر می‌کنید مخاطب بزرگسال هم چنین نیازی دارد که عروسک‌هایی باشند که مسائل او را به این شکل بازتاب دهند؟

این اتفاق مسبوق به سابقه‌ای در هنرهای نمایشی است. مبارک درواقع همین کار را انجام می‌داده و خیلی از مسائل اجتماعی را به زبان کمدی و اتفاقاً با زبان انتقادی تیز بیان می‌کرده است. خیلی از حرف‌ها از زبان کاراکترهای عروسکی پذیرفتنی‌تر هستند تا از زبان انسان‌ها و این جادوی عروسک است. بنابراین کماکان می‌توان عروسک‌هایی برای بزرگسالان خلق کرد که ویژگی‌های متفاوتی در شخصیت‌پردازی داشته باشند. تجربه من از جناب‌خان هم واقعاً «شرب مدام» بود!

فکر می‌کنید جناب‌خان بتواند برگردد؟ پست‌های اینستاگرام‌تان نشان می‌دهد گاهی امیدوارید.

من دلتنگی بی‌پایانی برای جناب‌خان دارم. مثلاً چندین ساعت در روز و گاهی حتی در خواب، بارها و بارها به جناب‌خان فکر می‌کنم اما تمام ما اعضای تیم جناب‌خان از اتاق فکر گرفته تا نویسندگان و عروسک‌گردان‌ها و دوستدارانش معتقدیم که جناب‌خان یک شخصیت صددرصد زنده است که روح دارد و مستقلاً به حیاتش ادامه می‌دهد.

> من دلتنگی بی‌پایانی برای جناب‌خان دارم. مثلاً چندین ساعت در روز و گاهی حتی در خواب، بارها و بارها به جناب‌خان فکر می‌کنم اما تمام ما اعضای تیم جناب‌خان از اتاق فکر گرفته تا نویسندگان و عروسک‌گردان‌ها و دوستدارانش معتقدیم که جناب‌خان یک شخصیت صددرصد زنده است که روح دارد و مستقلاً به حیاتش ادامه می‌دهد

شاید به نوعی سرمایه ملی و عمومی هم باشد.

خودش می‌داند! این حرفی که می‌زنم از روی تعارف و ادا و اطوار نیست. ما خیلی جدی در جلسات‌مان این حرف را می‌زنیم که اگر خودش تصمیم بگیرد برگردد، در هر زمانی که خودش بخواهد و با هر شکلی که خودش صلاح بداند، باز خواهد گشت و آن روز ما هم به تصمیمش احترام خواهیم گذاشت.

آنقدر زنده است؟

اصلاً شک نکنید! او روح مجزایی دارد که نه منم نه مهدی برقعی است؛ نه حامد ذبیحی است؛ نه امیر سلطان‌احمدی و نه هیچ کدام از اعضای اتاق فکر جناب‌خان. جناب‌خان، جناب‌خان است.

حالا که بحث به اینجا رسید به نظرتان عروسک‌ها رئال هستند یا فانتزی؟ مخاطب به خاطر این فضای رئالی که عروسک‌ها در ساخت شوخی‌ها و بازتاب مسائل اجتماعی ایجاد می‌کنند به آنها نزدیک می‌شوند یا به خاطر فانتزی‌شان؟

هر عروسکی، ویژگی‌های خودش را دارد چه در شکل، چه در شخصیت‌پردازی، در بازی‌دهندگی، چه در دایره واژگان؛ به نظرم جناب‌خان بواسطه جایی که در آن زندگی می‌کرد یعنی یک نمایش کاملاً مردمی که آدم‌های معمولی در آن حضور داشتند و جناب‌خان هم در میان آنها و عین آنها نشسته بود، آرام آرام رئال و رئال‌تر شد. البته بزرگ‌نمایی‌هایی در قصه و قصه‌پردازی داشت که جزو خاصیت عروسکی‌اش بود اما حداقل تصور من این است که از یک جایی آدم‌ها دیگر جناب‌خان را عروسک ندیدند. جناب‌خان از جایی، درست عین آدم‌هایی شده بود که در کنارشان می‌نشست و هرچند رنگش بنفش بود و قیافه‌اش فرق می‌کرد اما دیگر عین آنها شده بود.

این خوب است یا بد؟

این هست! اتفاقی است که افتاد.

برای بعضی از عروسک‌های مثل کلاه‌قرمزی هم این اتفاق افتاد. نه فقط به خاطر شیرین‌زبانی‌ها و تکیه کلام‌ها، بلکه شخصیت و ماجراهایشان هم بین مردم نفوذ پیدا کرد. گویا از میان روزمرگی‌ها و جریان زندگی انتخاب می‌شدند مثل شخصیت خریدار ضایعات که تجربه روزمره همه ماست.

هوتن شکیبا، صداپیشه‌اش بود و پیمان فاطمی، عروسک‌گردانی می‌کرد. طبیعتاً این رویکرد جذاب است. ما باید کسانی را ببینیم که شبیه خودمان باشند تا درک‌شان کنیم. مثلاً «فامیل دور» آنقدر ابعاد مختلف شخصیتی دارد که احتمالاً همه ما لااقل یک نفر شبیه‌اش را در فامیل‌مان دیده‌ایم. این جوری شروع می‌کنیم به دوست داشتن‌شان.

ما شبیه ببعی و جیگر هم داریم.

بله، آنها هم همین‌طور هستند. ما این طوری به شخصیت‌ها نزدیک می‌شویم.

این می‌تواند به نوعی نقطه ضعف هم باشد؟ شاید همین رئال شدن، علت دور شدن فضای عروسکی از کودک و نوجوان باشد که طبعاً فانتزی بیشتری می‌طلبد.

اگر بخواهم بلندبلند فکر کنم شاید این درست باشد که احتمالاً عروسک‌هایی که به سمت بزرگسال حرکت می‌کنند، مدام از جنبه‌های فانتزی‌شان کم می‌شود و به جنبه‌های اجتماعی‌شان افزوده می‌شود. برعکس عروسک‌هایی که برای کودکان ساخته می‌شوند احتمالاً وجوه اجتماعی چندان پررنگی ندارند اما پر از جادو و فانتزی و جذابیت هستند. شاید این دسته‌بندی خیلی دور از ذهن و اشتباه نباشد.

بزرگ‌ترین حسرت و بزرگ‌ترین اشتیاق‌تان درباره عروسک‌ها چیست؟

شفاف نبودن قانون کپی‌رایت در ایران و در نظر گرفته نشدن حقوق سازندگان، بزرگ‌ترین حسرت من است. منظورم از «حقوق» در درجه اول به هیچ وجه حقوق مالی و مادی نیست. سازندگان و خالقان کاراکترهای عروسکی می‌توانند کارهای بسیار بزرگ فرهنگی و تجاری بزرگی با عروسک‌ها انجام دهند و ظرفیت‌های بزرگی را با آنها فعال کنند که هم خودشان هم خانواده بزرگ عروسکی و هم رسانه از آنها منتفع شوند. مثلاً چرا هیچ‌وقت نشد که خانم برومند یا آقای طهماسب خیلی مفصل، کارهای جدی فرهنگی را در ایران یا فراتر از مرزها، با عروسک‌هایی انجام دهند که آنها را با جان و دلشان ساخته بودند؟ چرا من درباره جناب‌خان همیشه آنقدر محدود بودم برای اینکه کارهایی را بیرون از تلویزیون با آن انجام دهم؟ چون هیچ قانون مدون عادلانه‌ای در این رابطه وجود ندارد! عروسک‌ها آرشیو می‌شوند، عروسک‌ها در انبار رسانه می‌پوسند و همه ظرفیت تأثیرگذاری ملی و فراملی که می‌توانند داشته باشند، کارآفرینی کنند و بسیاری از کارهایی را که در جهان انجام می‌شود، انجام دهند، خاک می‌شود و از بین می‌رود. مثلاً میکی‌ماوس سال‌ها پیش تولید شده اما چون رسانه، خردمند بوده میکی‌ماوس کماکان در تمام جهان زنده است. بر اساس آن هنوز عروسک و پارک و تم تولد و لباس و موزیک و فیلم تولید می‌شود. اما ما متأسفانه هیچ قانون مدون و محیط آرامی برای گفت‌وگو میان صاحبان رسانه و خالقان این کاراکترها نداریم و این عروسک‌ها یکی پس از دیگری می‌آیند و باز به صندوق عدم برمی‌گردند بدون اینکه از تمام ظرفیت‌شان استفاده شده باشد.

این خلأ قانونی را تنها با تلویزیون احساس کرده‌اید یا درباره پلتفرم‌ها هم همین مشکل وجود دارد؟

ما برای «پیکولو» به این چیزها فکر کردیم. اتفاقاً یکی از کارهای متفاوت ما در «پیکولو» همین بود.

یعنی قراردادی نوشتید که حقوق معنوی و مالی و غیره هم متعلق به تیم باشد؟

«پیکولو» مال فیلیمو و کارن‌فیلم است. ما حتماً تمام ظرفیت‌های «پیکولو» را فعال خواهیم کرد که تا جایی که می‌تواند هم تأثیرگذاری فرهنگی و هم تجاری داشته باشد، هم کارآفرینی کند و اگر بچه‌ها آن را دوست داشتند هر چیزی که از او خواستند در دسترس‌شان باشد. البته قبل از همه اینها امیدوارم «پیکولو» موفق باشد چون اول باید دیده شود و بعد هر مقدار از این جهان را که مخاطب بخواهد، کنار او خواهیم ساخت.

بزرگ‌ترین حسرت‌تان را می‌گفتید...

جناب‌خان در این سال‌ها می‌توانست کارهای خیلی خیلی بزرگ‌تری بکند اما بوروکراسی به شدت غیرخردمندانه رسانه، مانعش شد. (از بغض سکوت می‌کند)

شما برای تغییر این قوانین هم خیلی تلاش کردید.

بله، بسیار تلاش کردم و بسیار هم راه به جایی نبردم چون اراده‌ای برای این کار وجود ندارد.

شاید اگر رسانه ملی به جای مالکیت خودش بیشتر به افق فرهنگی کشور و سرمایه‌های ملی فکر کند این ظرفیت ایجاد شود.

بحث‌هایی شده و امیدوارم این بحث‌ها اثرگذار باشد.

و بزرگ‌ترین اشتیاق‌تان؟ چه چیزی در عروسک‌ها این قدر شوق آفرین و انگیزه‌بخش است؟

باور؛ وقتی آدم‌ها، حیات و روح یک عروسک را باور می‌کنند، یک خلقت اتفاق می‌افتد و این خیلی جادویی است. خلقت همان کاری است که پروردگار زنده و زنده‌کننده انجام می‌دهد و وقتی شما گوشه‌ای از آن خالق بودن را تجربه می‌کنید و مخاطب آن را می‌پذیرد که آن عروسک یک موجود مستقل و دارای حیات است، لذت عجیبی در انسان ایجاد می‌شود. من از اینکه آدم‌ها با خود جناب‌خان حرف می‌زدند و خطاب به خود او نامه می‌نوشتند و برای خود او درد دل می‌کردند، هنوز هم بسیار متعجب و محظوظم. من نامه‌هایی داشتم از آدم‌های بزرگسال منصب‌دار مثل رئیس یک عشیره در جنوب که به جناب‌خان به دو زبان عربی و فارسی نامه نوشته بود! این‌ها دیوانه‌کننده بود! همسر یکی از شهدای غواص، برای جناب‌خان دست‌خطی نوشته و فرستاده بود. این اتفاقات، بی‌نظیر است.

چرا اینها را منتشر نمی‌کنید؟

همه یک جاهایی لابه‌لای کارهای خندوانه بود که الان نمی‌دانم کجاست ولی این باور و این حیاتی که عروسک‌ها رقم می‌زنند بی‌نظیر است.

آینده کار عروسکی را چطور می‌بینید و اگر بخواهید به اصلی‌ترین موانع پیشرفت‌شان اشاره کنید، چه چیزهایی را نام می‌برید؟

اولاً من آینده را اصلاً تاریک نمی‌بینم. من امیدوارم. همین جشنواره عروسکی که همین چند روز پیش تمام شد امیدوارکننده بود؛ پر از استعدادهای جوان و کارهای باحال و جذاب! جشنواره خیلی تروتمیزی هم بود. از هادی حجازی‌فر هم غیر از این انتظار نمی‌رفت. می‌دانید که هادی خودش در دانشگاه عروسکی خوانده و سال‌بالایی من بوده است. من و هادی کلی کار عروسکی را با هم انجام دادیم و با آورده‌های همان جشنواره‌ها، هزینه تحصیل‌مان را دادیم. درباره موانع هم بعد از مسأله روشن شدن حقوق مؤلف که به آن اشاره کردم، به نظرم اولین مانع درک تهیه‌کنندگان، صاحبان رسانه و صاحبان سرمایه است از اینکه هم کار کودک به طور کلی و هم کار عروسکی، اتفاقاً به شدت می‌تواند از لحاظ تجاری کار موفقی باشد و بازگشت سرمایه را تضمین کند. اینکه از این مسأله آگاه نیستند بزرگ‌ترین مانع است. بزرگ‌ترین سینمای جهان هالیوود است. شما بروید تحقیق کنید ببینید کارهایی که برای کودکان و خانواده‌ها ساخته می‌شود چه هزینه‌ای می‌برد و چقدر بازگشت سرمایه دارد. مثلاً کارتونی مثل فروزن چقدر هزینه ساختش شده و چقدر بازگشت سرمایه داشته و تا چند سال از حواشی آن تجارت کرده‌اند. اگر این درک در صاحبان رسانه ما، چه رسانه ملی و چه پلتفرم‌ها و از طرف دیگر صاحبان سرمایه و هلدینگ‌های مختلف اتفاق بیفتد که جذب مخاطب کودک چقدر می‌تواند به بیزنس آنها کمک کند، به نظر من یک ثانیه را هم از دست نخواهند داد و کار کودک را رونق خواهند داد.

یادداشت

مریم شوندی
منتقد فیلم

سفر به فراواقع‌ها

وقتی از بونوئل پرسیدند که چرا فیلم می‌سازد، گفت «می‌خواهم نشان دهم که جهان ما بهترین جهان ممکن نیست.» به نظر می‌رسد این نهایت آمال تمام فیلمسازانی باشد که گره‌های اثرشان را از بند رئالیسم جدا کرده‌اند. بونوئل با سوررئالیسم و افسانه‌سرایان دیگر با قصه‌های فانتاستیک، از ناکافی، ناقص بودن و در عین حال بی‌انتها بودن جهان می‌گویند. بی‌انتها به این معنی که بدانیم عینیت تمام دریچه شناخت ما از پیرامون نیست و قوه تخیل تصاویری را خلق می‌کند که در عین اینکه عجیب و نامأنوس است، اما می‌تواند نوعی ادامه جهانی باشد که در آن زندگی می‌کنیم. با این مقدمه از ضرورت نگره فراواقع‌نگرانه، می‌توانیم گونه فانتزی را مهم‌ترین گونه از این نگره بدانیم، زیرا در این گونه مخاطبان کودک و نوجوان درگیر جهانی می‌شوند که تجربه‌اش نکرده‌اند و با همین ابزار می‌توانند ناملایمات کنونی را در بستر یک زندگی عجیب و شورانگیز فراموش کنند و یا از آن هجو بسازند و اتوپیایی خنده‌دار خلق کنند.

چیزی که اهمیت دارد و همواره ما را روی مرزی باریک در تخاطب با این آثار قرار می‌دهد این است که بدانیم آیا کودک و نوجوان ما در مواجهه با فانتزی‌ها، دچار نوعی رهایی کامل از واقعیات می‌شود یا بر اینکه تنها به تماشای وهمی زیبا نشسته آگاه است؟ آیا فانتزی نوعی اکسیر تخدیرناک برای فراموشی واقعیات است و یا ابزاری برای بازگشت و بازسازی محدودیت‌هاست؟

یک لی‌لی‌پوت دیگر

مجموعه پیکولو، که به تازگی در شبکه نمایش خانگی برای کودکان آماده شده می‌تواند مورد مناسبی برای پرداختن به موضوع فانتزی‌ها در ایران باشد. پیکولو داستان جزیره‌ای دورافتاده در ناکجاآباد است. سرزمین موجودات عروسکی عجیبی که میهمانی از دنیای واقعی دارند. این موجودات عروسکی همان اندازه که غریب و غیرعادی هستند، در ویژگی‌هایی برای ما آشنا هستند. در طراحی شخصیت‌ها و چهره‌شان سعی شده یادآور شخصیت‌های کارتونی باشند که کودک قبلاً آنها را دیده است. گویی که پیکولو سرزمین شخصیت‌های کارتونی است که کودک به همراه پیکی (هومن حاجی‌عبداللهی) به آن سفر می‌کند. پیکی در این سفر ناخواسته دچار مشکلاتی می‌شود و کوتوله‌های پیکولویی چیزی جز دردسر برای او ندارند. از همین جا ایده داستان بر شباهت‌هایی از رمان سفرهای گالیور پیش می‌رود. گالیور در سفرش به لی‌لی‌پوت، مانند پیکی به سرزمینی می‌رسد که ساکنانش بسیار کوچک‌اند و حماقتشان بسیار بزرگ. البته شاید به سختی بتوانیم رمان درخشان جاناتان سوئیفت را با پیکولو مقایسه کنیم، اما گزاره‌های داستانی در گرفتار آمدن آدمی درست در جایی اشتباه، تحقیر آدمی استاندارد به دست کوتوله‌های احمق و ناتوان شدن آدمی واقعی بین آدمک‌های پرادعای غیرواقعی، بین هر دو داستان مشترک است و این اشتراک دربردارنده حرف‌های مهمی است که در ساخت معیارها انگاره‌های کودکان مهم و سازنده است. این موضوع از نکات مهمی است که اگر در روایت پیکولو به درستی به کار گرفته می‌شد می‌توانست این اثر را به پادآرمانشهری درست و کودکانه بدل کند که نواقص دنیای واقعی را به هجو بکشاند. اما شیوه روایت در پیکولو کمی درهم ریخته و بی‌ساختار پیش‌رفته و همین امر از قدرت کاراکترهای عروسکی هم کاسته.

سرزمینی نه چندان دور

یکی از نکات مثبت در پیکولو، زنده‌بودن رگه‌های واقعیت بر بستر فانتزی است. این رگه‌ها به حدی است که گویی پیکولو آنقدرها هم از ما دور نیست، چون نه قوانین وضعی عجیبی دارد و نه قوانین طبیعی دور از انتظار و تنها به حدی از اعجاب اکتفا شده تا داروهای مخترع را اثرگذار کند و چهره ساکنین پیکولو را غیراینجایی تصویر کند. وجود مسافرهایی از واقعیت به خیال هم رگه‌های واقعی داستان را پررنگ‌تر می‌کند و مانند آثار فانتزی تماماً خیال‌آلود دست کودک را رها نمی‌کند. مسافرهایی که مانند شازده کوچولو، گالیور یا آلیس در سرزمین عجایب از همین دنیا آمده‌اند و انگار از همسایگی ما عبور کرده و به یکباره درگیر سفری عجیب شدند. همین امر باعث می‌شود کارکرد فانتزی برای کودک کم‌خطر و امن بماند. این آشنا بودن قهرمان همچنین باعث می‌شود تا بتواند ویژگی سمپاتیک را حفظ کند تا خود را به جای آن تصور کند.

زنده باد خیال

ساخت آثار فانتزی برای کودکان، یک اتفاق مهم است که نشان‌دهنده سرمایه‌گذاری و توجه به مخاطب کودک است. این آثار اگرچه کیفیت بسیاربالایی ندارد اما امیدوارکننده است. رونق فانتزی‌ها در سالهای اخیر، مانند سالهای دهه شصت، هم از نیاز و سلیقه کودکان حکایت می‌کند و هم روی کار آمدن هنرمندان بلندهمت و هم البته نوع سیاستگذاری در فراهم کردن تصویر خیال‌آلود برای کودکانی که باید تصور کردن را به خوبی بیاموزند.